

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر... .

مقدمه ای بر قصیده انوری ایبوردی در باره هجوم غزان به خراسان

با یاد بیدار محمود پاینده لنگرودی

که به گیلان عاشق بود و به ایران، عاشق تر

«... خبرت هست کز این زیر و زبر شوم غزان

نیست یک پی ز خراسان که نشد زیر و زبر

خبرت هست که از هر چه در او چیزی بود

در همه ایران، امروز نمانده است اثر؟

بر بزرگان زمانه شده خردان، سالار

بر کریمان جهان گشته لیمان، مهتر...»

(انوری ایبوردی)*

به طوری که می دانیم حدود ۸۰۰ سال از عمر هزار و دویست ساله ادب پارسی در بعد از اسلام، تحت سلطه حکومت‌های ترک زبان غزنوی، سلجوقی، صفوی و غیره گذشته است. در کشاکش این قرن‌ها، زبان پارسی توانست از طریق شعر زنده بماند. به عبارت دیگر: فرهنگ ایران بیشتر در شعر، خود را نشان داده است. شعر پارسی توانسته است هم بار فلسفه ایران را بر دوش کشد و هم بار اساطیری، تاریخی، سیاسی، هنری و عرفانی فرهنگ ایران را. به همین جهت می توان گفت که تاریخ و فرهنگ و فلسفه ایران توسط شعرش از گذشته به آینده تداوم یافته است. پس بی معنا نیست اگر بگوییم: «فرهنگ ایران، یعنی شعرش». شعر در ایران همواره به عنوان وجدان بیدار ملی و فرهنگی ما عمل کرده است و به همین جهت سند ارزشمندی است که بر اساس آن می توان حیات اجتماعی و هستی

فلسفی، فرهنگی، اخلاقی و انسانی ملت ما را باز شناخت. با چنین چشم اندازی می توان گفت که شعر رابطه تنگاتنگی با تاریخ دارد، با این تفاوت که تاریخ، رویدادها و حوادث را بیان می کند، اما شعر، حالات، روحیات، شخصیت و عواطف انسانها را. هر قدر که تاریخ دارای خصلتی باز، صریح، جزئی و روشن است، شعر - اما - دارای خصلتی عام، کلی، تصویری و ایهامی ست.

از آغاز قرن سوم هجری / نهم میلادی، با نیرو گرفتن سرداران ترک در خلافت متوکل عباسی (۲۲۲-۲۴۷ ه. ق. / ۸۴۷-۸۶۱ م.) به تدریج از مقام و منزلت دبیران و سرداران و سیاستمداران ایرانی در دستگاه خلافت کاسته شد. علاوه بر تأثیرات سیاسی و عواقب ناگوار فلسفی و فرهنگی دوران متوکل^۲ این تغییر و تحول، زمینه ساز قدرت گیری سرداران و غلامان ترک در اواخر حکومت سامانیان (اواخر قرن ۴ ه. ق. / ۱۰ م.) و در نتیجه: باعث استیلای قبایل غزنوی و سپس سلجوقی، غز، خوارزمشاهی، قراختایی و... بر ایران گردید. تاریخ ایران بعد از اسلام تا پایان عصر قاجارها - در واقع - تاریخ هجومهای پی در پی و استیلای قبایل چادر نشین بر ایران است. ما نتایج و عواقب شوم این هجومها را بر روند طبیعی تکامل اجتماعی ایران به دست داده ایم^۳ و در این جا به طور خلاصه یادآور می شویم:

۱- حملات پی در پی قبایل چادر نشین به ایران و مهاجرت و «اسکان آنان در شهرها و روستاها» باعث جمعیتی ایران را به کلی تغییر داد و باعث تضعیف یکپارچگی و وحدت ملی ایرانیان شد به طوری که به قول فردوسی:

از ایران و از ترک و از تازیان نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود سخنها به کردار بازی بود^۴

۲- تعصبات شدید سلاطین قبیله ای غزنوی، سلجوقی و... باعث شد تا به تدریج احساسات ملی یا قومی ایرانیان به تعصبات مذهبی و عصبیتهای قبیله ای تبدیل شود.^۵ این امر - همچنین - موجب شد تا ادبیات حماسی ما به تدریج به ادبیات عرفانی و خصوصاً صوفیانه سقوط کند و آن روح سرکش و حماسی انسان ایرانی به روحیه تسلیم و رضا و قضا و قدر بدل گردد.^۶

۳- این حملات و هجومهای پی در پی، ضمن فروپاشی ساختارهای شهری، آتش زدن کتابخانه ها و فرار و آوارگی فلاسفه و دانشمندان، باعث رکود علم و فلسفه در ایران شدند.

۴- حملات و هجومهای پی در پی و دست به دست گشتن حکومتها، باعث مواجیت

(گوناگونی) تفکرات فلسفی در نزد شاعران و متفکران ایران شدند. این که ما - مثلاً - در اشعار حافظ، خیام و شاعران دیگر به نظریه های گوناگونی درباره دین و فلسفه هستی برخورد می کنیم، ناشی از شرایط گوناگون زندگی آنان است، به همین جهت، در بررسی آثار شاعران و متفکران این دوران، «دوره بندی» آثار و عقاید آنان ضروری است.

۵- حملات و هجومهای پی در پی قبایل چادرنشین، سامان زندگی اجتماعی مردم را ویران کردند و لذا هم باعث دلسردی و بی تفاوتی آنان برای تعمیر و ترمیم شبکه های آبیاری و تولیدی شدند، و هم موجب نوعی بی اعتنایی و بی تفاوتی نسبت به جهان مادی گردیدند: اعتقاد به «دم را غنیمت است»، «خوش باش!»، «هستی روی آبه!»، «عمر دو روزه» یا به قول حافظ: «آسمان، کشتی ارباب هنر می شکند / تکیه آن به که بر این بحر معلق نکنیم» و... تبلور ذهنی آن شرایط نا به سامان اجتماعی است.

۶- استبداد و سلطه مطلق حکومتهای قبیله ای و فقدان امنیت فردی، اجتماعی، اقتصادی، قضایی و عدم مشارکت مردم در امور، باعث عدم رشد و پرورش «فرد»، «فردیت» و «حقوق فردی» و در نتیجه، موجب عدم پیدایش نمادهای مستقل مدنی و حقوقی گردید.

در باره غزان، منشأ و موقعیت آنان پژوهشهای متعددی در دست است.^۷ درباره وجه تسمیه غز نیز عقاید مختلفی ابراز شده: بعضی از پژوهشگران کلمه «غز» را از دو کلمه «اوک» (ok) و «اوز» (uz) می دانند. «اوک» در قدیم به معنای قبیله و طایفه بوده و اوز علامت جمع. بنا بر این: «اوغوز» به معنای قبایل و طوایف بوده است. در حالی که پژوهشگران دیگر این اسم را مشتق از «اوغوز داغ» «کوه اوغوز» می دانند. به نظر می رسد که نظر دانشمندان دسته نخست درست تر باشد.^۸

به طوری که گفتیم: با خلافت متوکل عباسی، سرداران و غلامان ترک در دستگاه خلافت اهمیت بسیار یافتند، به قول ریچارد فرای: «بسیاری از غلامان ترک در دوره خلفای عباسی از غزان بودند».^۹ در قرن پنجم هجری / یازدهم میلادی، گروههایی از غزان در تاراب و بحیره جند - بر دو جانب جیحون - زندگی می کردند^{۱۰} و از طریق شیخون به شهرها و روستاهای همجوار، روزگار می گذراندند. ناصر خسرو (شاعر همین دوران) حضور و حمله غزان در نواحی جیحون را «نبات پُر بلا» نامیده است.^{۱۱} سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی برای خلاصی از حملات غزان گروهی از آنان را در حوالی خراسان سکونت دادند و آنان را «استمالت کردند و بخواندند تا زیادت لشکر باشد».^{۱۲}

غزان که دسته ای از ترکمانان سلجوقی بودند، با سقوط غزنویان و استیلای قبایل سلجوقی بر ایران و نیز بر اثر فشارهای قبایل دیگر به تدریج به نواحی خراسان کوچیدند به طوری که در سالهای ۵۴۰-۵۴۸ ه.ق. / ۱۱۴۵-۱۱۵۳ م.، تعداد غزان در حوالی بلخ حدود چهل هزار نفر بود.^{۱۳} این غزان قرار بود که هر سال بیست و چهار هزار رأس گوسفند - به عنوان مالیات سالانه - به مطبخ سلطان سنجر تقدیم کنند، اما در سال ۵۴۸ / ۱۱۵۳ غزان ناحیه بلخ از پرداخت این مالیات خودداری کردند و لذا امیر علاءالدین قماچ (والی سلطان سنجر در بلخ) برای تنبیه غزان و نیز از بیم هجوم و غارت آنان دستور داد تا غزان از نواحی بلخ خارج شوند، اما آنان از اجرای این دستور نیز خودداری کردند و به زودی با همدستی ترکمانان دیگر در جنگی، سپاهیان امیر قماچ را در هم شکستند و ضمن کشتن امیر قماچ و پسرش، به قتل و غارت مردم و ویرانی مساجد و مدارس شهر پرداختند.

با آگاهی از قتل و غارت غزان و کشته شدن امیر قماچ و پسرش، سلطان سنجر با صد هزار سپاه از مرو عازم بلخ گردید. غزان با اظهار پوزش و ندامت و پیشکش کردن غرامات و هدایای بسیار از سلطان سنجر خواستند تا اجازه دهد که همچنان در چراگاههای سابق خویش باقی بمانند. سلطان سنجر ظاهراً با این تقاضا موافق بود، اما به غلت تحریک بعضی از سرداران لشکر (خصوصاً امیر مؤید) تصمیم به تنبیه و سرکوب آنان گرفت و لذا «صف قتال بر آراست و حشم غزان، دل از جان برگرفته، فدایی وار، به مقام مدافعه آمدند و شمشیر و خنجر از غلافِ خلاف برکشیده، آغاز کارزار کردند».^{۱۴}

سلطان سنجر در این جنگ به سختی شکست خورد و با عده ای از محارم، امرا و سرداران به دست غزان اسیر گردید. غزان امرا و سرداران سنجر را از دم تیغ گذراندند و تنها سلطان سنجر و همسرش (ترکان خاتون) را زنده نگه داشتند.^{۱۵} سنجر چهار سال در اسارت غزان بود به طوری که غزان «شب، آن جناب را در قفس آهنین می کردند و روز، بر تخت سلطنت می نشاندند و بر حسب تمنای خود، مناشیر می نوشتند و به تکلیف، سلطان را بر آن می داشتند که آن احکام را مہر می کرد».^{۱۶}

*

دوره حملات هفت ساله ترکمانان غز به شهرهای خراسان، سیاه ترین و در عین حال خونین ترین دوره تاریخ ایران در تمامت قرن ششم هجری / دوازدهم میلادی است. این حملات و هجومها باعث ویرانی شهرهای آباد و پر جمعیت، آتش زدن کتابخانه ها و موجب فروپاشی مناسبات شهری در آن نواحی گردیدند. از روایات تاریخی چنین بر می آید که در آن هنگام، شهرهای مرو، نیشابور، بلخ و میهنه بسیار آباد و پر جمعیت

بودند و فلسفه و علم و ادبیات در آن نواحی رونق داشت. نیاز حکومت‌های سلجوقی به دبیران و دیوانیان و سیاستمداران ایرانی موجب تداوم زبان، فرهنگ، و ادب پارسی در آن عصر گردیده بود.^{۱۷} میرخواند از شهر مرو (پایتخت سلجوقیان) به عنوان «بلده فاخره که در نهایت معموری بود» نام می‌برد.^{۱۸} خواندمیر درباره جمعیت و وضعیت اقتصادی مرو تأکید می‌کند که «آن شهر، مشحون بود به خزاین و دفاین و نفایس امتعه، و مردم متمول، در آن چندان اقامت داشتند که محاسب هم از وصول به سر حد عدد احصاء آن، عاجز بود».^{۱۹} خاقانی نیز از مرو یا نیشابور به عنوان «مصر مملکت» و «نیل مکرمت» یاد کرده است.^{۲۰} نیشابور نیز به داشتن جمعیت بسیار، بازارهای بزرگ و کتابخانه‌های عظیم و متعدد شهرت داشت.^{۲۱}

غزان در حمله به شهرهای خراسان، سه شبانه روز شهر مرو را غارت کردند و «اغلب مردم شهر را اسیر کردند. بعد از این غارتها، [مردم را] عذاب می‌کردند تا نهانیها (دفاین) می‌نمودند [آن چنان که] بر روی زمین و زیر زمین هیچ نگذاشتند».^{۲۲}

غزان پس از قتل و غارت در مرو، به سوی نیشابور و دیگر شهرهای خراسان شتافتند «و در هر جا، هر چیز که دیدند متصرف گردیدند». یکی از سرداران غز در نیشابور از مردم، زروسیم بسیار خواست و چون مردم از پرداخت آن عاجز بودند بر او شوریدند و وی را کشتند.^{۲۳} غزان به انتقام، مردم نیشابور را قتل عام کردند.^{۲۴}

به روایت راوندی: «مردم نیشابور، اول کوششی بکردند و قومی را از ایشان در شهر کشتند. چون ایشان [غزان] را خبر شد، حشر آوردند و اغلب خلق - زن، مرد و اطفال - در مسجد جامع منبعی گریختند و غزان، تیغ در نهادند و چندان خلق را در مسجد کشتند که کشتگان در میان خون ناپدید شدند... و خاک در دهان [مردم] می‌آگدند تا اگر چیزی دفین کرده بودند، می‌نمودند، اگر نه می‌مردند... در این چند روز، چند هزار آدمی به قتل آمد».^{۲۵} در این حملات و هجومها کتابخانه عظیم مسجد عقیل و نیز ۲۵ مدرسه و ۱۲ کتابخانه دیگر در آتش سوختند و یا غارت گردیدند.^{۲۶} و بسیاری از علما و دانشمندان این شهر به قتل رسیدند از جمله محمد بن یحیی نیشابوری «که به شکنجه خاک کشته شد».^{۲۷} خاقانی در اشاره به ویرانی شهرهای خراسان و شهادت محمد بن یحیی ابیات جانگدازی دارد، از آن جمله اند:

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد	وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد
آن کعبه وفا که خراسانش نام بود	اکنون به پای پیل حوادث خراب شد
گردون سر محمد یحیی به باد داد	محنت، رقیب سنجر مالک رقاب شد

صبح، آه آتشین ز جگر برکشید و گفت: دردا که کارهای خراسان ز آب شد و یا:

تا درد و محنت است در این تنگنای خاک / محنت برای مردم و مردم برای خاک
گفتی پی محمد یحیی به ماتم اند / از قُبَّة ثوابت تا منتهای خاک
او کوهِ حلم بود که برخاست از جهان / بی کوه کی قرار پذیرد بنای خاک
دید آسمان که دردهنش خاک می کنند / و آگه بُد که نیست دهانش سزای خاک^{۲۸}

در حمله به بلخ، طوس و میهنه و دیگر شهرهای خراسان نیز، غزان، مردم را قتل عام کردند، شهرها را ویران نمودند و کتابخانه ها را به آتش کشیدند «القصه در تمامی بلاد خراسان، منزل و موضعی نماند که از ظلم و بیداد غزان، ویران نشد». ^{۲۹} به قول راوندی: غزان در خراسان بیرسمیها کردند و بی رحمیها نمودند که «اگر به شرح آید، ده کتاب چنین باشد».^{۳۰}

هجومهای هفت ساله غزان به شهرهای خراسان بر شاعران بزرگ آن عصر تأثیر عمیقی داشته است. عبدالواسع جبلی (متوفی به سال ۵۵۵ / ۱۱۶۰) در شکایت از فروپاشی ارزشهای اخلاقی و انسانی بعد از حمله غزان می گوید: «منسوخ شد مروّت و معدوم شد وفا». او اوضاع پریشان علما و دانشمندان آن عصر را چنین بیان می کند:

هر عالمی به زاویه ای مانده ممتحن / هر فاضلی به دایه ای گشته مبتلا^{۳۱}
و به قول انوری:

کهتر و مهتر و شریف و وضع / همه سرگشته اند و رنجورند^{۳۲}
خاقانی در قصیده ای، از خراسان پس از حمله غزان به عنوان «جزیره وحشت» یاد می کند:

خواهی که جان به شط سلامت برون بری / بگریز از این جزیره وحشت فزای خاک
دوران آفت است چه جویی سوادِ دهر / ایام صرصر است چه سازی سرای خاک^{۳۳}

**

اوحدالدین محمد انوری اوایل قرن ششم / دوازدهم در ابیورد - نزدیک میهنه خاوران - به دنیا آمد. او در شهر طوس به تحصیل پرداخت و ضمن اشتهار و استادی در شعر و ادب، به فلسفه و نجوم و ریاضیات نیز اشتغال داشت. به همین جهت وی را «حُجّة الحق» (که یک لقب علمی بود) می نامیدند. ظاهراً این اشتغال و اشراف در فلسفه و حکمت، انوری را به عقاید ابن سینا نزدیک نمود، به طوری که وی در اشعارش از ابن سینا دفاع و ستایش کرده است.

انوری با اشتها در شعر و ادب و فلسفه و نجوم به دربار سلطان سنجر راه یافت و حدود سی سال با عزت و احترام در ملازمت سلطان سنجر به سر برد و اشعار بسیاری در مدح سنجر و درباریان او سرود. پس از حمله غزان به خراسان و اسارت سلطان سنجر (۵۴۸/۱۱۵۳) بزرگان خراسان، رکن الدین محمود خاقان (پسر خوانده سلطان سنجر و حاکم سمرقند) را برای جنگ با غزان و خاتمه دادن به فتنه آنان به خراسان دعوت کردند. خواجه کمال الدین - یکی از بزرگان خراسان - از طرف خراسانیان به نزد خاقان سمرقند شتافت و انوری، قصیده «بر سمرقند...» را به عنوان «نامه اهل خراسان»، توسط خواجه کمال الدین برای محمود خاقان فرستاد.

قصیده «بر سمرقند...» شامل ۷۳ بیت و بر وزن «فعلاتن، فعلاتن.. فعلاتن فعلن» است که انوری آن را بر اساس قصیده ای از عمق بخارایی سروده است.^{۳۴}

انوری شاعری ست که وزن کلمات را می شناسد. مثلاً تکرار حرف «ر» در کلمات بر سمرقند، اگر، بگذری، سحر، خراسان، ببر، بر! و حرکت (فتحه) قبل از «ر» (در بیت اول) مفهوم «بردن نامه» را عینیت بیشتری می دهد. همچنین است تکرار کلمات متجانس خطبه، خطه و خطیب، و حشر و حشر در بیتهای دیگر. این همسازی یا همصدایی حروف و کلمات، فضای مضاعفی به وجود می آورد و به اشعار انوری طنین و تفاخری خاص می بخشد.

نکته مهم، تکرار کلمه «ایران» در شعر انوری ست. علی رغم تعصب شدید سلاطین ترک و ترکمان، کلمه «ایران» (به عنوان یک کشور) در اشعار بیشتر شاعران معروف قرون چهارم تا ششم هجری / دهم تا دوازدهم میلادی، به کار رفته است.^{۳۵} این امر نشان می دهد که برخلاف تصورات رایج، مردم ما - از دیرباز - بسیاری از عناصر تشکیل دهنده ملیت (در معنای فلسفه ناسیونالیسم) را می شناخته اند. به عبارت دیگر: تصور سرزمین مشترک، زبان مشترک، آیینها و احساسات مشترک، جشنهای مشترک و خصوصاً تصور ایران زمین و وجود نوعی هوشیاری و علایق تاریخی در تاریخ و فرهنگ ما - و خصوصاً در ادبیات حماسی ما - به خوبی نمایان است. به قول فریدون آدمیت: این عناصر، چیزهایی نیستند که از خارج وارد ایران شده باشند، این عناصر، زاده و پرورده تاریخ و فرهنگ کهنسال ما هستند و در مسیر تاریخ ایران و پیدایش جنبشهای مختلف اجتماعی، سیاسی و مذهبی، تجلیات اساسی داشته اند».^{۳۶}

قصیده «بر سمرقند...» بی تابیها و عواطف شاعرانه انوری را پس از هجوم غزان

به خراسان نشان می دهد. در این شعر، حسرت و حیرانی، سرگستگی و شکایت، رنج و اندوه و پریشانی و ویرانی این حملات هستی سوز به خوبی احساس می شود... با هم این قصیده غمناک را می خوانیم.^{۳۷}

بر سمرقند اگر بگذری، ای باد سحر
 نامه ای مطلع آن: رنج تن و آفت جان
 نامه ای بر رقصش آه غریبان پیدا
 نقش نقریرش از سینه مظلومان خشک
 ریش گردد ممر صوت از او گاه سماع
 تاکنون حال خراسان و رعایا بوده ست
 نی، نبوده ست، که پوشیده نباشد بر وی
 کارها بسته شده بی شک در وقت و کنون
 خسرو عادل خاقان معظم کز جد
 دایمش فخر بدان است که در پیش ملوک
 باز خواهد ز غزان کینه، که واجب باشد
 چون شد از عدلش [سرتاسر] توران آباد
 ای کیومرث بقا پادشه کسری عدل
 قصه اهل خراسان بشنو از سر لطف
 این دل افگار جگر سوختگان می گویند
 خیرت هست کز این زیر و زیر شوم غزان
 خیرت هست که از هرچه در او چیزی بود
 بر بزرگان زمانه شده خردان سالار
 بر در دونان، احرار، حزین و حیران
 شاد، الا به در مرگ، نبینی مردم
 مسجد جامع هر شهر ستورانشان را
 نکند خطبه به هر خطه، به نام غز، از آنک
 کشته فرزند گرامی را گر ناگاهان
 آن که را صد ره، غز ز رستد و باز فروخت
 بر مسلمانان ز آن گونه کنند استخفاف
 هست در روم و ختا امن مسلمانان را
 خلق را زین غم، فریاد رس، ای شاه نژاد

نامه اهل خراسان به بر خاقان بر!
 نامه ای مقطع آن: درد دل و سوز جگر
 نامه ای در شکنش خون شهیدان مضر
 سطر عنوانش از دیده محرومان تر
 خون شود مردمک دیده از او وقت نظر
 بر خداوند جهان، خاقان، پوشیده مگر؟
 ذره ای نیک و بد نه فلک و هفت اختر
 وقت آن است که راند سوی ایران لشکر
 پادشاه است و جهاندار به هفتاد پدر
 پسرش خواندی سلطان سلاطین سنجر
 خواستن کین پدر بر پسر خوب سیر
 کی روا دارد ایران را و ایران یکسر؟،
 وی منوچهر لقا خسرو افریدون فر
 چون شنیدی ز ره لطف بر ایشان بنگر
 کای دل و دولت و دین را ز تو شادی و ظفر
 نیست یک پی ز خراسان که نشد زیر وزیر؟
 در همه ایران امروز نمانده ست اثر؟
 بر کریمان جهان گشته لثیمان مهتر
 در کف رندان، ابرار، اسیر و مضطر
 بکر، جز در شکم مام، نیابی دختر
 پایگاهی شده، نه سقفش پیدا و نه در
 در خراسان نه خطیب است کنون، نه منبر
 بیند، از بیم خروشید نیارد مادر
 دارد آن جنس که گویش خریده ست به زر
 که مسلمان نکند صد یک از آن با کافر
 نیست یک ذره سلامت به مسلمانی در
 ملک را زین ستم، آزاد کن، ای پاک گهر

به خدایی که بر افراخت به فرقت افسر
 زین فرومایه غز شوم پی غارتگر
 گاه آن است که گیرند ز تیغ کيفر
 بردی، امسال روانشان به دگر حمله ببر
 وقف خواهد [شد] تا حشر بر این شوم حشر؟
 دور از این جای که از ظلم غزان شد چو سفر
 چه کند مسکین آن را که نه پای است و نه خر؟
 از پس آن که نخوردندی از ناز شکر
 از پس آن که ز اطلسشان بودی بستر
 در مصیبتشان جز نوحه گری کار دگر
 از پس آن که به مستوری بودند سمر
 تویی امروز جهان را بدل اسکندر
 از تو عزم، ای ملک و از ملک العرش ظفر
 همه خواهند امان چون تو بخواهی مغفر
 حق سپرده ست به عدل تو جهان را یکسر
 گرچه ویران شد، بیرون ز جهانش مشر
 نه بر اطلال بتابد، چو بر آبادان، خور؟
 هم بیفشانند بر شوره، چو بر باغ، مطر
 هست واجب غم جمله ضعفا بر داور
 از چه محروم است از رأفت تو این کشور؟
 عزم مدبر نکشد باز عنان تا خاور
 از فتوح تو بشارت بر خورشید بشر؟
 کرد گارت برهاند ز خطر در محشر
 قصه ما به خداوند جهان، خاقان بر
 عرضه این قصه رنج و غم و اندوه و فکر
 کز کمال الدین داری سخن ما باور
 که مر اوراست همه حال چو الحمد ز بر
 خویشتن پیش چنین حادثه کرده ست سپر
 بسطت ملک تو می خواهد، نه جاه و خطر
 خاصه در شیوه نظم خوش و اشعار غرر

به خدایی که بیاراست به نامت دینار
 که کنی فارغ و آسوده دل خلق خدای
 وقت آن است که یابند ز رُمت پاداش
 زن و فرزند و زر جمله به یک حمله چو پار
 آخر ایران، که از او بودی فردوس به رشک
 سوی آن حضرت کز عدل تو گشته ست چو خلد
 هر که پای و خری داشت به حیلت افکند
 رحم کن، رحم بر آن قوم که جویند جوین
 رحم کن، رحم بر آنها که نیابند نمد
 رحم کن، رحم بر آن قوم که نبود شب و روز
 رحم کن، رحم، بر آن قوم که رسوا گشتند
 گرد آفاق چو اسکندر بر گرد، از آنک
 از تورزم، ای شه و از بخت موافق نصره
 همه پوشند کفن چون تو پوشی خفتان
 [ای] سرافراز جهانبانی کز غایت فضل
 بهره ای باید از عدل تو نیز ایران را
 تو خور روشنی و هست خراسان اطلال
 هست ایران به مثل شوره و تو ابری و ابر
 بر ضعیف و قوی امروز تویی داور حق
 کشور ایران چون کشور توران چو توراست
 گر نیاراید پای تو بدین عزم رکاب
 کی بود، کی، که ز اقصای خراسان آرند
 خلق را زین حشر شوم اگر برهانی
 با کمال الدین ابنای خراسان گفتند:
 چون کند پیش خداوند جهان از سر سوز
 از کمال کرم و لطف تو زبید، شاها
 زو شنو حال خراسان و غزان، ای شه شرق
 تا کشد رای تو، چون تیر، بر آن قوم کمان
 آنچه او گوید محض شفقت باشد، از آنک
 خسروا، در همه انواع هنر دستت هست

هم بر آن گونه که استاد سخن عمیق گفت: «خاک خون آلود، ای باد، به اصفاهان بر»
بی گمان خلق جگر سوخته را دریا بد چون ز درد دلشان یاید از این گونه خبر

پاریس، ۱۰ ژوئن ۱۹۹۹

زیرنویسها:

* در استناد به اشعار انوری، همه جا، از دیوان انوری، به کوشش سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۷ ش، استفاده شده است.

۱- طلا در مس، رضا براهنی، ص ۱۹۰: دیدگاهها، علی میرفطروس، ص ۴۳ و ۱۱۱-۱۱۲.

۲- در این باره نگاه کنید به: دیدگاهها، ص ۸۱-۸۲.

۳- نگاه کنید به: ملاحظاتی در تاریخ ایران، علی میرفطروس، ص ۱۶-۱۵۶؛ دیدگاهها، ص ۷۲-۸۲؛ رودر رو با

تاریخ، علی میرفطروس، ص ۲۳-۲۵، ۶۶-۷۰، ۷۶-۷۹ و ۸۹-۹۲.

۴- شاهنامه، به انتخاب محمد علی فروغی، ص ۸۲۵.

۵- برای آگاهی از بعضی تعصبات و کشمکشهای فرقه ای-مذهبی در عصر انوری و به هنگامه هجوم غزان نگاه

کنید به: کامل، ابن اثیر، ج ۱۷، ص ۲۲۸-۲۲۹؛ ج ۲۱، ص ۳۴-۳۸، ۶۱-۶۲ و ۱۷۵؛ تاریخ بیهقی، ابن فندق، ص ۲۶۸-

۲۶۹؛ راحة الصدور، راوندی، ص ۱۸۲.

۶- در این باره نگاه کنید به: انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی، حسین رزمجو، ص ۹۹-۱۱۶.

۷- از جمله نگاه کنید به: *Encyclopedie de l'Islam, Tome 2, pp 1132-1137; L'empire*

des steppes, R. Grousset, pp 203-208.

همچنین به «مهاجرت ترکان غز به ایران»، مجید جواد مشکور، در: یادنامه بیهقی، ص ۶۶۸-۷۰۴؛ تاریخ غزنویان،

باسورث، ج ۱، ص ۲۱۲-۲۳۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، ج ۲، ص ۷۷ و ۸۲-۹۰؛ «شمه ای درباره قوم غز»،

حسینقلی مؤیدی، در: نشریه دانشکده ادبیات مشهد، شماره ۳، ۱۳۵۴ ش، ص ۴۲۶-۴۵۰.

۸- برای آگاهی از این نظرات مختلف نگاه کنید به: *Grousset, pp. 203-204; Encyclopedie de*

l'Islam, pp. 1132-1133؛ مشکور، ص ۶۷۱؛ صفا، ص ۷۷-۹۹؛ مؤیدی، ص ۴۳۵-۴۳۸ و ۴۴۷-۴۴۸.

۹- بخارا دستاورد قرون وسطی، ص ۱۶۰.

۱۰- جهان نامه، ابن بکران، ص ۷۲.

۱۱- نبات پر بلا «غز» است و «قیچاق» / که رُستند بر اطراف جیحون.

۱۲- نگاه کنید به: زین الاخبار (تاریخ گردیزی)، ص ۴۱۱؛ دیوان ناصر خسرو، ج ۱، ص ۱۴۵؛ تاریخ بیهقی، ص

۷۷ و ۳۴۸.

۱۳- روضة الصفا، خواندمیر، ج ۴، ص ۳۱۵؛ حبیب السیر، میرخواند، ج ۲، ص ۵۱۰. در روایت خواندمیر و

میرخواند «چهل هزار خانوار» ذکر شده که اغراق آمیز به نظر می رسد.

۱۴- حبیب السیر، ج ۲، ص ۵۱۱. همچنین نگاه کنید به: کامل، ابن اثیر، ج ۲۰، ص ۲۴۰-۲۴۱؛ راحة الصدور،

راوندی، ص ۱۷۹؛ روضة الصفا، ج ۴، ص ۳۱۶؛ بحیره، فرونی استرآبادی، ص ۴۶.

۱۵- ترکان خاتون در سال ۵۳۵ / ۱۱۴۰، در جنگ با ترکمانان قراختایی- در دشت قطوان- نیز اسیر شده بود. آیا

این نکته بیانگر این است که زنان سلجوقی نیز در جنگها شرکت می کردند و یا نوعی سنت قبیله ای باعث حضور

همسران در کنار پادشاهان سلجوقی بود؟ به هر حال، در مدت اسارت چهار ساله به دست عُزان و با وجود امکانات فرار از زندان، سلطان سنجر گویا به خاطر غیرت و سنت قبیله ای یا دلبستگی شدید به همسرش، حاضر به فرار از زندان نشد. به قولی «تدبیر استخلاص نمی کرد»، ولی به محض فوت ترکان خاتون (۱۱۵۶ / ۵۵۱) سنجر از اسارت عُزان گریخت و به جانب ترمذ و مرو رفت، اما شهر مرو را به کلی ویران و مردم آن را پریشان دید و همین امر، باعث ناامیدی، بیماری و مرگ او در سال ۱۱۵۶ / ۵۵۲ گردید: راحة الصدور، ص ۱۸۳-۱۸۴؛ تاریخ گزیده، ص ۴۴۹؛ روضة الصفا، ج ۴، ص ۳۱۹؛ طبقات ناصری، ج ۱، ص ۲۶۱-۲۶۲.

۱۶- حبيب السیر، ج ۲، ص ۵۱۱-۵۱۲.

۱۷- ظاهراً بسیاری از سلاطین سلجوقی یسواد بودند. در نامه ای به خلیفه عباسی، سلطان سنجر تأکید می کند که: «ما، خواندن و نبشتن ندانیم». این امر، باعث سوء استفاده بعضی وزیران ایرانی می شد و چه بسا وزیری (مانند ابوالقاسم درگزینی) نامه هایی به امضاء و مهر سلطان سنجر می رساند که سنجر -خود- با آنها موافق نبود. نگاه کنید به نامه سلطان سنجر به المسترشد عباسی: اسناد و نامه های تاریخی، سید علی مؤید ثابتی، ص ۴۱. درباره ابوالقاسم درگزینی نگاه کنید به: تاریخ الوزراء، نجم الدین ابوالرجاء قمی، ص ۱-۲۶؛ دستورالوزراء، خواندمیر، ص ۲۰۴-۲۰۵.

۱۸- حبيب السیر، ج ۲، ص ۵۱۱.

۱۹- روضة الصفا، ج ۴، ص ۳۱۷-۳۱۸.

۲۰- آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد

(دیوان خاقانی، ص ۱۵۵)

۲۱- نگاه کنید به: صورة الارض، ابن حوقل ص ۱۶۶-۱۶۸؛ سلجوقنامه، ظهیرالدین نیشابوری، ص ۷۱؛ کامل، ج ۲۱، ص ۹۸-۹۹؛ تاریخ دولت آل سلجوق، بنداری اصفهانی، ص ۳۴۰-۳۴۱. همچنین نگاه کنید به مقاله عبدالحمید مولوی در: نشریه دانشکده معقول و منقول مشهد، شماره ۱، ۱۳۴۷ش، ص ۱۸۲-۲۲۶.

۲۲- راحة الصدور، ص ۱۸۰

۲۳- به روایت ابن خلدون: «والی نیشابور از سوی عُزان، مردم را مصادره کرد و بزد، وستم از حد درگذرانید. آن گاه سه قرا به در بازار بیاویخت و گفت باید همه پر از زر شوند. عامه مردم بر او شوریدند و او را کشتند». تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۱۲۶. مقایسه کنید با روایت ابن اثیر: کامل، ج ۲۰، ص ۲۴۲.

۲۴- این واقعه، یاد آور قتل عام مردم اصفهان توسط سپاهیان تیمور است که طی آن، به خاطر امتناع مردم اصفهان از پرداخت مالیات سنگین و شورش آنان علیه عمال تیموری، چند تن از سپاهیان تیموری به قتل رسیدند و تیمور به انتقام خون سر بازانش دستور داد تا «همه را بر طشت خون نشانند». نگاه کنید به: ظفرنامه، شرف الدین علی یزدی، ج ۱، ص ۳۱۴.

۲۵- راحة الصدور، ص ۱۸۰-۱۸۱؛ همچنین نگاه کنید به: کامل، ج ۲۰، ص ۲۴۹-۲۵۱.

۲۶- نگاه کنید به: سلجوقنامه، ص ۷۱؛ کامل، ج ۲۱، ص ۹۸-۹۹.

۲۷- یعنی آن قدر خاک در دهانش ریختند تا هلاک شد: تاریخ گزیده، ص ۴۵۲؛ روضة الصفا، ج ۴، ص ۲۱۸.

۲۸- نگاه کنید به: دیوان خاقانی شروانی، ص ۱۵۵-۱۵۶؛ ۲۳۷-۲۳۹؛ ۲۳۹-۲۳۷؛ ۸۷۱. درباره محمد بن یحیی نیشابوری نگاه

کنید به: عتبة الکتبه، اتابک جونی، ص ۴۰-۴۳؛ مقاله عبدالحسین نوایی، در مجله یادگار، سال ۱، شماره ۶، ص ۳۲-۴۲. برای آگاهی از انواع شکنجه غرها و اسامی ۴۶ تن از علما و دانشمندانی که بر اثر شکنجه یا هجوم آنان به قتل رسیده اند نگاه کنید به تعلیقات مستوفای محمد رضا شفیعی کدکنی، اسرار التوحید، ج ۲، ص ۴۵۰-۴۵۵.

- ۲۹- نگاه کنید به: اسرار التوحید، محمد بن منور، ج ۱، ص ۵، ۴، ۳۹۹ و ۳۸۰؛ کامل، ج ۲۰، ص ۲۴۸-۲۴۹؛ ج ۲۱، ص ۲۸-۳۰ و ۱۰۰-۱۰۵؛ تاریخ گزیده، ص ۴۵۲.
- ۳۰- راحة الصدور، ص ۳۷۷ و ۳۹۳-۳۹۴. گزارشی از حال و روز مردم خراسان پس از حمله غزان در کتاب ابوالرجاء قمی آمده است: تاریخ الوزراء، ص ۲۳۳-۲۳۵.
- ۳۱- دیوان عبدالواسع جبلی، ص ۱۳ و ۱۴.
- ۳۲- دیوان انوری، ص ۲۸۷.
- ۳۳- دیوان خاقانی شروانی، ص ۲۳۷.
- ۳۴- هم بر آن گونه که استاد سخن «عمیق» گفت «خاک خون آلود، ای باد به اصفهان بر!».
- متأسفانه قصیده عمیق به دست ما نرسیده است. نگاه کنید به: دیوان عمیق بخاری، مقدمه سعید نفیسی، ص ۲۹.
- ۳۵- برای آگاهی از کاربرد کلمه «ایران» (به عنوان یک کشور) در قبل و بعد از اسلام نگاه کنید به مقالات جلال متینی و جلال خالقی مطلق در: ایران شناسی، شماره ۲، ۱۳۷۱ ش، ص ۲۳۶-۲۴۳ و ۲۵۵-۲۶۵؛ شماره ۴، ۱۳۷۱ ش، ص ۶۹۲-۷۰۶؛ شماره ۲، ۱۳۷۲ ش، ص ۳۰۷-۳۲۷. برای آگاهی از ایران دوستی در قرن سوم و چهارم هجری / نهم و دهم میلادی، نگاه کنید به مقاله علینقی منزوی در: هفتاد مقاله، ج ۲، ص ۷۲۷-۷۶۰.
- ۳۶- ذید گاهها، ص ۳۱.
- ۳۷- در نقل این قصیده، چندین بیت (در مدح خاقان سمرقند) حذف شده تا خواننده، بیشتر در متن احساس و اندوه انوری قرار بگیرد. کلمات داخل [] از روی دیوان انوری، به اهتمام مدرس رضوی، تصحیح شده اند. برای متن کامل قصیده نگاه کنید به: دیوان انوری، به کوشش سعید نفیسی، ص ۱۰۵-۱۰۸.

منابع و مآخذ:

- ابن اثیر، عزالدین علی: کامل، ج ۱۷ و ۲۱، ترجمه ابوالقاسم حالت و علی هاشمی حائری، چاپ دوم، انتشارات علمی و شرکت سهامی کتب، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- ابن بکران، محمد بن نجیب: جهان نامه، به کوشش محمد امین رباحی، تهران، ۱۳۴۲ ش.
- ابن حوقل: صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵ ش.
- ابن خلدون «تاریخ ابن خلدون (العبر)» ج ۴، ترجمه عبدالمحمد آیتی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
- ابن فندق (ابوالحسن علی بن زید بیهقی): تاریخ بیهقی، با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار، چاپ سوم، انتشارات فروغی، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- انوری ایبوردی، اوحدالدین محمد: دیوان انوری، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات پیروز، تهران، ۱۳۲۷ ش.
- انوری ایبوردی، اوحدالدین محمد: دیوان انوری، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، ج ۲، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۷-۱۳۴۰ ش.
- باسورث، ادموند کلیفورد: تاریخ غزنویان، ج ۱، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- براهنی، رضا: طلا در مس، انتشارات زمان، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۸ ش.
- بنداری اصفهانی: تاریخ آل سلجوقی، ترجمه محمد حسین خلیلی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۶ ش.
- بیهقی، ابوالفضل: تاریخ بیهقی، به تصحیح علی اکبر فیاض، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۵۶ ش.

- جوینی، منتجب الدین اتابک: عتبة الكتبه، به اهتمام محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۹ ش.
- خاقانی شروانی: دیوان اشعار، به کوشش ضیاء الدین سجادی، کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۸.
- خالقی مطلق، جلال: «ایران در گذشت روزگاران» در: ایران شناسی، سال ۴، شماره ۲، امریکا، ۱۲۷۱ ش.
- خالقی مطلق، جلال: «چند یادداشت بر مقاله ایران در گذشت روزگاران» در: ایران شناسی، سال ۴، شماره ۴، ۱۳۷۱ ش و شماره ۲، سال ۵، امریکا، ۱۳۷۲ ش.
- خواند میر، غیاث الدین: دستور الوزاء، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۵۵ ش.
- خواند میر، غیاث الدین: روضة الصفا، ج ۴، کتابفروشیهای مرکزی، خیام و پیروز تهران، ۱۳۳۹ ش.
- جیبلی، عبدالواسع: دیوان اشعار، به تصحیح ذبیح الله صفا، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- راوندی، محمد بن علی: راحة الصدور و آية السرور، به تصحیح محمد اقبال، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۳۳ ش.
- رزنجو، حسین: انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی ایران، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، ج ۱. به کوشش بهمن کریمی، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۳۸ ش.
- صفا، ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، چاپ ششم، انتشارات فردوسی، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- ظہیری نسا بوری: سلجوقنامه، با ذیل امیر حامد محمد بن ابراهیم، طبع تهران، ۱۳۳۲ ش.
- عمق بخارایی: دیوان اشعار، به تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی، کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۳۹ ش.
- فرای، ریچارد ن.: بخارا دستاورد قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، چاپ دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۳۵ ش.
- فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه (خلاصه)، به انتخاب محمد علی فروغی (ذکاء الملک)، انتشارات سعدی و مجید، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۲.
- فزون استرآبادی، ملا میر محمود: بحیره، چاپ سنگی، ۱۳۲۸ ق.
- قمی، نجم الدین ابوالرجاء، تاریخ الوزاء، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی: زین الاخبار (تاریخ گردیزی)، به تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- مؤید ثابتی، سید علی: اسناد و نامه های تاریخی (از اوائل دوره های اسلامی تا اواخر عهد شاه اسماعیل صفوی، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۴۶ ش.
- مؤیدی، حسینقلی: «شمه ای درباره قوم غز»، در: نشریه دانشکده ادبیات مشهد، شماره ۳، ۱۲۵۴ ش.
- متینی، جلال: «ایران در دوران اسلامی»، در: ایران شناسی، سال ۴، شماره ۲، امریکا، ۱۳۷۱ ش.
- محمد بن منور: اسرار التوحید، به تصحیح و تحشیه و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- مستوفی، حمدالله: تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۲۶۲ ش.
- مشکور، محمد جواد: «مهاجرت ترکان غز به ایران» در: یادنامه ابوالفضل بیهقی، دانشکده ادبیات مشهد، ۱۳۵۰ ش.
- منہاج الدین سراج جوزجانی: طبقات ناصری، ج ۱، به تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، انجمن تاریخ افغانستان، کابل، ۱۳۴۲ ش.
- منزوی، علینقی: «ایران دوستی در سده سوم و چهارم هجری» در: هفتاد مقاله (یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی)، به کوشش یحیی مهدوی و ایرج افشار، ج ۲، تهران، ۱۳۷۱ ش.

مولوی، عبد الحمید: «نیشابور، قدیم ترین پایگاه علوم اسلامی» در: نشریه دانشکده معقول و منقول مشهد، شماره ۱، اسفند ۱۳۴۷ ش.

میرخواند، محمد بن خاوند شاه: حبيب السیر، ج ۲، انتشارات خیام، تهران، ۱۳۳۳ ش.

میرفطروس، علی: دیدگاهها، چاپ دوم، انتشارات نیما، آلمان، ۱۹۹۷.

_____: رودرو با تاریخ، انتشارات نیما، آلمان، ۱۹۹۹.

_____: ملاحظاتی در تاریخ ایران، چاپ سوم، انتشارات نیما، آلمان، ۱۹۹۷.

ناصر خسرو قبادیانی: دیوان اشعار، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، ج ۱، دانشگاه مک گیل کانادا و دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ ش.

نوایی، عبدالحسین: «در باره محمد بن یحیی نیشابوری»، یادگار (مجله)، سال ۱، شماره ۶، بهمن ماه ۱۳۲۳ ش.

یزدی، شرف الدین: ظفرنامه، ج ۱، به کوشش محمد عباسی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶ ش.

Cahen'cl: "Ghuzz", *Encyclopedie de l'Islam*, Tome 2, Nouvelle edition, Leyden-Paris, 1965.

Grousset,R: *L'empire des steppes*, Paris, 1939.

